آخر خط

دیدن در تاریکی

قسمت اول

ایلیا موسایی- آن‌قدر تاریک بود که فقط می توانستند صدای همدیگر را بشنوند. با اینکه چشم هایشان به تاریکی عادت کرده بود و وسایل را به شکل سایه های تیره رنگ می دیدند اما نمی توانستند ببینند دیگری کجاست. صدای شاکر گفت «چراغ قوه که یادت نرفته؟» عبدا... اول من من کرد و بعد گفت «ده بار پرسیدی گفتم آورده ام حالا هی باز بپرس» «دفعه قبل عمه‌ام بود گند زد؟» عبدا... هووف کشید وفقط به‌سمت صدای شاکر نگاه کرد. صدا از سیاهی می‌آمد. عین قیر بود. گفت «حالا من یه بار یه غلطی کردم. میخ کردی رو اون که چی؟» صدای شاکر از دل قیر بیرون آمد «هروقت گفتم نور بنداز» «مطمئنی نیستن؟» صدای شاکر گفت «شهلا خودش بلیتاشونو اوکی کرده. ندیدی چطوری چهارقفله کرده‌ان» «شهلاخانم حواسش جمعه دیگه؟» «اون از من وتو جمع‌تره حواسش» عبدا... پایش به‌چیزی خورد وتلق‌تلوق بلندی شنیده شد. شاکر گفت «روشن کن» کمی طول کشید وشاکر گفت «این‌قدر شف‌شف نکن. زود باید برگردیم. صبح می‌شه» ستون نور افتاد روی دریک اتاق. بعد عبدا... ناخودآگاه ستون نور را چرخاند روی صورت شاکر. یک لحظه صورتش با سایه‌های تند روشن شد وعبدا... دید که‌چطور اخم‌هایش توی هم رفت و داد زد «بگیر اونور» کمی بعد پای گاوصندوق بودند. شاکر دست کرد توی جیبش و گفت «بگیر رو این» تکه‌کاغذ توی دستش که‌روشن شد. چند عدد روی آن نوشته شده بود وطرز چرخاندن کلید صندوق. شاکر از روی برگه خواند وعبدا... دقیقا همان‌طور عمل کرد. دفعه اول باز نشد. عبدا... گفت «مطمئنی درسته؟» شاکر گفت «آره بابا خود شهلا اینو داده» عبدا... گفت «می‌گم شهلا خانم اصلا اینو ازکجا آورده؟» شاکر گفت «مگه نگفتم طرف گوشی‌اش توی دفتر جا مونده بود. قفل هم نبوده... این پول‌دارا عین ما نیستن. صدتا قفل می‌ذاریم برا گوشی‌مون وقتی هم بازش می‌کنیم می‌بینی شپش داره باقالی می‌فروشه توش» خودش زد زیر خنده. عبدا... سایه سیاه شاکر را تماشا می‌کرد که از خنده ریسه می‌رفت. شاکر دوباره خواند. وسط خواندن گفت «نکنه تودرست انجام نمی‌دی؟» عبدا... گفت «گیر نده. دارم سعیمو می‌کنم» باز شد ونور افتاد توی طبقه‌های فلزی قطور که‌پر بود از کاغذ ودفتردستک‌های چیده شده روی هم. عبدا... تا خواست دست کند داخل صندوق شاکر شانه‌اش را کشید. گفت «وایسا ببینم» عبدا... دید که‌زیر نور دست شاکر دراز شد ویک عکس را کشید بیرون. عکس شهلا بود. داشت می‌خندید. عبدا... گفت «معلوم شد رمز ازکجا اومده پس» شاکر گفت «دهنتو ببند» داشت نوشته‌های خودکاری پشت عکس را می‌خواند. عبدا... گفت «ترش نکن... زن جماعت همینه دیگه» شاکر گفت «یعنی چی؟» «عکس راول کرد روی زمین. با مشت کوبید توی سینه عبدا.... «ها؟ یعنی چی؟» عبدا... گفت «بابا بی‌خیال شو جان مادرت. غلط کردم. اومدم یه چیزی گفته باشم گند زدم» ستون نور آرام چرخید ودوباره صورت شاکر مثل دفعه قبل با سایه‌های کشیده وبرجستگی‌های مخوف روشن شد. این‌بار شاکی نشد. گفت «یعنی چی؟ها؟» عبدا... گفت «تو رو خدا گیر نده. خودت می‌دونی من دهنم چفت‌وبست درستی نداره. شما زن وشوهر آخرش قضیه رو برا خودتون جمع می‌کنین این وسط من چرا خراب بشم!» شاکر ول کن نبود. گفت «کدوم قضیه رو جمع کنیم» عبدا... گفت «ای بابا» شاکر گفت «بنال وگرنه کاری می‌کنم چه‌چه بزنی» عبدا... فقط صدای تلیک آشنایی شنید. گفت «همین که‌شهلاخانم با یارو سَر و سِر داشته» حس سوزش عمیقی توی پهلویش حس کرد. چراغ قوه از دستش افتاد روی زمین. سوزش عمیق دیگری توی سینه‌اش خزید. نور افتاده بود روی دیوار خالی وقاب عکس یک پیرزن را روشن کرده بود. تاریکی چشم‌های عبدا... را پر کرد. حس کرد جریان خون در آن سیاهی، توی گلویش بالا می‌آید وحباب می‌زند. خواست چیزی بگوید ولی راه گلویش بسته بود. خون راه کشید به ریه‌هایش وسینه‌اش باد کرد. شاکر گفت «نفله دوزاری. همین مونده تو برام حرف دربیاری وتشت شهلا رو ازبوم بندازی» چراغ قوه را برداشت ونور انداخت روی عبدا... که‌حالا دراز افتاده بود وپاهایش تقلا می‌کردند ولخته خون را روی سرامیک‌ها می‌کشیدند. با دست‌هایش محکم گلویش را چسبیده بود وسرخی خون همه‌جا را گرفته بود.

روی خط حادثه

چشم‌روشنی مادرانه در خزان عمر

ابوعطا| پنجاه‌وهشت بهار وخزان را پشت سر گذاشته ودیگر فصل استراحتش بود. اومی‌خواست قد کشیدن نوه‌هایش را ذره ذره بچشد ودوباره برای نوه‌هایش بدون استرس‌های مادران جوان، مادری کند. اما دست اجل ربابه‌خانم را در زمستان سخت امسال غافل گیر کرد، حادثه‌ای این مادر میان‌سال را راهی بیمارستان رضوی مشهد کرد. ربابه‌خانم، روزهای زیادی در بخش مراقبت‌های ویژه بیمارستان رضوی بستری بود تا اینکه آخرین نتایج آزمایش‌ها مرگ مغزی اورا تأیید کرد. هرچند برای خانواده‌اش دل کندن از مادر سخت بود، اما وقتی فهمیدند خیلی زود شمع وجود مادرشان برای همیشه خاموش می‌شود، با اهدای عضو موافقت کردند. پس از اعلام رضایت خانواده، پیکر مرحوم ربابه نظری، بیمار مرگ مغزی پنجاه‌وهشت ساله به بیمارستان منتصریه مشهد منتقل شد وتحت عمل اهدای عضو قرار گرفت. در این جراحی خداپسندانه قرنیه‌های این مادر برای پیوند به بیماران نیازمند، به بانک چشم دانشگاه علوم پزشکی وقسمتی از پوست هم برای پیوند روزانه به بخش سوختگی بیمارستان امام رضا(ع) منتقل شد.

صدایی که به گوش پلیس رسید

سهیل دیبا| شبیه همه مال خران اموال مسروقه، تعدادی سارق خرده‌پا گردش را گرفته ومنتظر فرصتی بودند تا به‌سراغ خودروهای مردم بروند ومطابق میل مال خر سرقت کنند. اما این اتفاق از چشم پلیس دور نماند وصدای مال خری اموال مسروقه به‌گوش عوامل کلانتری سیدی مشهد هم رسید. با کسب خبری مبنی بر خرید وفروش لوازم مسروقه خودرو در یک مغازه صوتی وتصویری در محدوده خیابان کوشش، مأموران کلانتری سیدی وارد عمل شدند. مأموران پس از چند روز تحقیقات نامحسوس واطمینان از صحت موضوع با هماهنگی قضایی به این درگاه شرارت ورود کردند. در این عملیات هم‌زمان با دستگیری مال خر، تعداد ۳۷ دستگاه ضبط خودرو، ۲۹ عدد باند، پنج دستگاه ساب و ۱۱ دستگاه پنل که همه مسروقه بود، کشف شد. در این زمینه تاکنون شش مال باخته شناسایی شده‌اند وتحقیقات از متهم برای شناسایی ودستگیری سارقان وشناسایی دیگر مال باختگان ادامه دارد.

۶۸۴۰ روز با نیسان سفید!

مصطفی زمانی، راننده یدک‌کش تصادفات مشهد، در ۱۹ سال سابقه کارش جان افراد بسیاری را نجات داده است


عکس: میلاد سمنگانی شهرآرا

لیلا کوچک‌زاده

گزارش

شاید کمتر کسی بداند که یدک کش‌ها هم در تصادفات می توانند درنجات جان انسانی نقش داشته باشند. این را توی حرف‌های مصطفی زمانی، یدک کش سی‌وشش ساله تصادفات مشهد می شنویم. بارها برای اوپیش آمده که در صحنه‌های تصادف، کودکی جامانده از حادثه را از کف خودرو پیدا کرده وبیرون آورده وجانش رانجات داده است. عنوان شغلش، امداد خودرو در بخش توقیفات وتصادفات است. اما همه اوو همکارانش را به‌عنوان یدک کش تصادفات می‌شناسند. وظیفه‌شان هم این است که در هنگام تصادف هم‌زمان با اورژانس وآتش‌نشانی سر صحنه برسند وخودروحادثه‌دیده را جابه‌جا وبه تعمیرگاه یا پارکینگ، یدک کنند. البته در انتقال مصدومان هم کمک می کنند. او از هفده سالگی وارد این شغل شده است ونوزده سال یعنی ٦هزارو ۸۴۰ روز است که با نیسان سفیدش در شهر می گردد ودر اصطلاح خودش تصادف جمع می کند. در گپ‌وگفت با او درباره این شغل وحواشی‌اش شنیدم. شغلی که‌احتمالا کمتر درباره آن شنیده‌ایم اما نقش زیادی در خدمت‌رسانی به‌مردم دارد.

چقدر از روز، درگیر یدک کشی ماشین های تصادفی هستید؟

تمام روز.

وقتی به صحنه تصادف می‌رسید، چه می کنید؟

اول باید خودرو را از صحنه تصادف کنار بیاوریم تا راه باز شود. بعد هم خودرو تصادفی را می‌بریم تعمیرگاه یا بیمه یا پارکینگ. اگر توی جاده شیشه ریخته باشد هم با اینکه وظیفه‌مان نیست، جمع می کنیم. باید توی ماشین را هم نگاه کنیم که کسی زخمی نشده یا مثلا بچه‌ای کف ماشین جانمانده باشد.

به مواردی هم برخورد کرده‌اید که بچه‌ای در خودرو تصادفی جا مانده باشد؟

بله

چند بچه را از داخل خودروها نجات داده‌اید؟

دو یا سه نفر؛ بپرسید چند جنازه بیرون کشیده‌ام!

چندتا؟ اصلا مگر جزو کارهای شماست؟

بیشتر از صد جنازه بیرون کشیده‌ام. به‌اورژانس کمک می کنیم. اگر هم قبل از آمبولانس به‌صحنه تصادف برسیم تا جایی که از دستمان بر بیاید، به مجروح می‌رسیم واجازه نمی‌دهیم کسی آن‌ها را جابه‌جا کند تا آمبولانس برسد.

از جاماندن بچه در خودرو تصادفی برایمان تعریف کنید، شما چه نقشی داشتید و اصلا چطوری متوجه این موضوع شدید؟

از بجنورد به‌سمت مشهد حرکت می کردم. به‌بابا امان رسیدم که‌ماشین هلال احمر، کنارم آمد وچراغ داد. ایستادم ومتوجه شدم ماشینی توی دره افتاده است. زمستان بود وبرف هم فراوان. برای کمک رفتم. چهار پنج تا خانم بودند که‌ماشین از دستشان در رفته بود وافتاده بودند توی دره. ماشینشان پژو پارس بود. ماشین را بالا کشیدیم. اورژانس آمد ودونفرشان را که‌مصدوم شده بودند، برد. باقی سوار ماشین من شدند وبه‌سمت مشهد راه افتادیم. پژو را هم یدک کردیم. کمی که‌رفتیم دیدم ماشین یدک شده سنگین حرکت می کند وراه نمی رود. پرسیدم: خانم‌ها دستی ماشین را خوابانده‌اید؟ نمی‌دانستند. پیاده شدم وتوی ماشین را که‌نگاه کردم دیدم یک بچه کوچک، کف ماشین افتاده است. بچه خانمی بود که‌مصدوم شده واورا به‌بیمارستان برده بودند. بقیه هم از شدت تصادف گیج بودند وحواسشان به‌جا نبود که‌به‌ما چیزی بگویند.

کت را درآوردم ودور بچه انداختم. هوا خیلی سرد بود. بچه را توی بغلم گرفتم ونشستم پشت فرمان. خیلی گریه می کرد. توی بغل من آرام شد.

یدک کش‌ها معمولا چه خودروهایی هستند؟

نیسان، شوکا وپادرا.

بهترینش کدام است؟

از نظر من نیسان.

چرا؟

قطعات وتعمیرکارش زیاد است. قوی‌تر هم هست. البته ترمزهایش کیفیت ندارد. ولی از آن دو مدل دیگر باز هم بهتر است.

با وجود مشکل ترمز نیسان که می گویید، موقع یدک کشی مسئله‌ای ندارید؟

بیشتر تصادف‌های جاده‌ها بعد از خودروهای بزرگ، مربوط به‌نیسان است. دقیقا به‌خاطر مشکل ترمزش. سختی کار ما هم بیشتر زمانی است که‌وقتی یدک می کشیم باید با استادی خودمان به‌ویژه توی جاده‌های خطرناک یعنی سر پیچ‌ها وشیب‌ها، خودرو را نگه‌داریم. مخصوصا زمان بارندگی. باید آن‌قدر آهسته برویم که‌بتوانیم ماشین را کنترل کنیم.

در طی روز، چند بار گوشی همراه شما برای تصادف‌ها زنگ می‌خورد؟

چهار یا پنج بار که یا گزارش تصادف است یا سرقت خودرو.

وقتی گوشی‌تان زنگ می‌خورد، چه‌حالی پیدا می کنید؟

راستش را بگویم که‌از تلفن جواب دادن، بیزار شده‌ام. بیشتر هم وقتی خوابیده‌ام، گوشی‌ام زنگ می‌خورد. هر نقطه مشهد که‌فکرش را بکنید، شماره یدک کش‌ها را دارند.

چند دقیقه‌ای به صحنه تصادف می‌رسید تا به قول خودتان تصادف را جمع کنید؟

معمولا به‌پنج دقیقه نمی‌رسد.

بیشترین تصادف‌هایی که سر صحنه‌اش حاضر شده‌اید، کدام محدوده مشهد بوده‌اند؟

وکیل‌آباد. طرقبه‌و شاندیز.

این تصادف‌ها به چه علت بوده است؟

دختران وپسرانی که‌عشق کورس گذاشتن دارند.

اصلا بیشتر تصادف‌های مشهد کجاها اتفاق می‌افتند؟

اتوبان شهیدشوشتری، بین فلکه صداوسیما ومیدان پارک. زیر پل جهاد ووکیل‌آباد هم خیلی تصادف می‌شود.

بیشترین زمان تصادف‌ها کی هست؟

صبح زود که‌افراد سر کار می‌روند، نصف‌شب وبعدازظهر که‌باز تعطیل می‌شوند.

خودروهای دیگر به شما راحت راه می‌دهند؟

به‌طور معمول بله اما گاهی با ما کل کل می کنند. اجازه عبور نمی‌دهند واذیت می کنند.

هنگام یدک کشی با چه سرعتی حرکت می کنید؟

بستگی به ماشین دارد. پراید باشد ۱۰۰ تا ۱۱۰ (می‌خندد) واگر ماشین‌های خارجی باشد، سعی می کنیم، آرام برویم که‌خسارتی به‌ماشین وارد نشود تا مجبور نشویم غرامت بدهیم.

احتمالا خرج ماشینتان هم زیاد باشد؟

دقیقا همین‌طور است. مثلا توی همین روزها که‌هوا سرد بود تا امروز، ۷میلیونی خرجش کرده‌ام. ضدیخش یخ زده بود.

ورود به این شغل چگونه است؟ چه مجوزهایی لازم دارد؟

مجوز گردان، مجوز کاری ومجوز فعالیت از اتحادیه. همه این مجوزها را باید داشته باشید.

کلا در روز چند کیلومتر در مشهد می‌رانید؟

نزدیک به ۴۰۰ کیلومتر. هر یک باک گاز، ۲۰۰ کیلومتر جواب می‌دهد.

خودتان هم تصادف کرده‌اید؟

فقط یک بار. آن هم از پشت به‌من زدند. من مقصر نبودم.

زمان یدک کشی برای خودتان حادثه‌ای پیش نیامده است؟

چرا یک بار شب، زیر پل میدان پارک که‌یک ماشین را یدک می کردم، تا خواستم توی ماشین خودم بنشینم، یک پژو ۲۰۷ به‌من زد وپرت شدم. دیگر چیزی نفهمیدم وتوی بیمارستان به‌هوش آمدم.

تصادف ماشین‌های گران‌قیمت را هم جمع کرده‌اید؟

بله، توی بولوار هاشمیه، همراه دوستم دور می‌زدیم. شب بود که‌یک دفعه یک جنسیس وسانتافه با سرعت زیاد از کنارمان گذشتند. باهم کورس گذاشته بودند. جنسیس رفت وسط بولوار. به‌چند درخت برخورد کرد. داغون شد. سرنشینان جنسیس دختر بودند وسانتافه هم پسر. دخترها از حادثه فرار کردند. فقط راننده ماند وماشینی که‌مال خودش هم نبود! سانتافه هم در رفت.

رفتار آن‌ها که تصادف کرده‌اند با شما چطور است؟

توی بیشتر تصادف‌ها صاحب ماشین‌ها با ما دعوا دارند. ولی بهشان حق می دهیم. چون خسارت دیده‌اند. ماشینشان داغون شده وعصبانی هستند.

واکنش شما چیست؟

فقط آرامشان می کنیم.

شنیده‌ایم که بعضی همکارانتان خودروهای تصادفی را به تعمیرگاه‌های آشنا می برند و پورسانت‌های زیادی هم می‌گیرند درست است؟

بله، ممکن است این اتفاق بیفتد.

دل خراش‌ترین یا تأثربرانگیزترین تصادفی که سر آن رسیده‌اید را برایمان تعریف کنید.

از زیر پل کلانتری جهاد می گذشتم وبه‌سمت جاده می‌رفتم که‌یک ماشین برایم بوق زد و از من سبقت گرفت وافتاد جلو من. دونفر از بچه‌های محله‌مان بودند. راننده پایش را روی گاز گذاشت و من هم دقیقا پشت سرشان بودم. رفت ورفت تا خورد به‌زیر پایه پل میدان عدل خمینی. سر تیر جفتشان فوت کردند ومن اولین نفری بودم که‌سر تصادف رسیدم. برای کمک پایین رفتم. دیدم مغز یکی از آن‌ها از کنار سرش بیرون زده وآن یکی هم فرمان ماشین توی قلبش رفته بود.

مهارت خودتان را در شغل یدک کشی در چه چیزی می‌دانید؟

مهارتم در جابه‌جایی ماشین‌هاست. خیلی از ماشین‌ها تصادفی نیستند وخراب شده‌اند وباید آن‌ها را طوری یدک کنیم که‌سینی فن آسیب نبینند. قبلا این بخش ماشین‌ها آهنی بود وحالا پلاستیکی شده است. برای همین باید طوری ماشین را حمل کنیم که‌خراب نشود. البته ممکن است صاحب ماشین متوجه این موضوع نشود. ولی من حواسم هست خسارتی نبینند.

۱۹ سال یدک کشی کرده‌اید، تا کی ادامه خواهید داد؟ از این همه شب بیداری و تصادف جمع کردن خسته نشده‌اید؟

راستش حس وانگیزه قدیم را ندارم. دوست دارم شغل جدیدی را تجربه کنم ولی هنوز برایم مقدور نیست.

عکس خبر

عملیات در روز پرسانحه



شهرآرا| دیروز هم آتش‌نشانان بدون هیچ چشمداشتی از شهروندان به سراغ حوادثی رفتند که علت بیشترشان باز هم غفلت بود. اولین حادثه بامداد دیروز در بولوار وکیل‌آباد مسیر غرب به شرق حوالی بولوار اقبال لاهوری رخ داد که با واژگونی خودرو تیبا دو سرنشین درون آن گرفتار شده بودند. آتش‌نشانان با حضور در محل این افراد را نجات دادند. حادثه دوم مربوط به آتش‌سوزی در طبقه دوم یک منزل مسکونی در بولوار کشاورز بود. با حضور آتش‌نشانان پنج نفر از ساکنان نجات یافتند و این آتش‌سوزی که از قسمت اتاق کودک آغاز شده بود را مهار کردند. ساعتی بعد نیز آتش‌سوزی در یک تعمیرگاه موتورسیکلت در بولوار توس مشهد به آتش‌نشانی اعلام شد. امدادگران سه ایستگاه به محل اعزام شدند و این حادثه پیش از سرایت به سایر واحدهای هم‌جوار مهار شد، خوشبختانه در این حادثه به هیچ فردی آسیب نرسید.

جدول ۳۶۷۷

